

یادداشتی کوتاه درباره رضاشاه، به بهانه مستند تلویزیون "من و تو"

عطا هودشتیان



ویژه خبرنامه گویا

دوشنبه 21 مرداد 1392

مستند رضا شاه در تلویزیون "من و تو" جنجالی به راه انداخت. از دیدگاه من آن مستند غلوآمیز و دارای چند تحریف بزرگ است. افسوس که آن همه تلاش برای بازنمایی دوباره یک اقتدار لازم لیکن پرمسئله به کار رفت. با اینحال متن پیش رو آن مستند را بهانه ای برای طرح یادداشتی کوتاه درباره رضا شاه، عصر او و اقداماتش قرار داده است.

شکی نیست که چهره ایران بعد از اصلاحات رضا شاه دگرگونی فوق العاده یافت و این پیشرفت بی تردید بازگشت ناپذیر است. با رضا شاه نخستین صورت‌های حقوقی و اجتماعی مدنیت در ما پدیدار شدند: شناسنامه، سربازی اجباری، ارسال زنان به مدرسه، صنعتی شدن تدریجی، شهرسازی، ایجاد دانشگاه و غیره. و بالاخره برپایی یک نظام بوروکراتیک و دیوان‌سالار نوپا. ما روند تحول ساختاری در میهنمان را مدیون وی هستیم.

با این حال این همه بدون مردم ساخته و پرداخته شد. یعنی حقوقی و اجتماعی بود اما "حقیقی" نبود. و حقیقی کدام است؟ مردم. از این رو، در واقع رضا شاه مدرنیته را فدای مدرنیزاسیون کرد. به همان ترتیب که دموکراسی را فدای بوروکراسی نمود.

از همین نگاه، در نهایت، وی مدرنیته را به مدرنیزاسیون تقلیل داد و جریان تحول با زور و چکمه را به میان کشید. پس وی جوشش پرقدرت تجدد خواهی عصر مشروطه را دیگر با خود نداشت. نیمی از تجدد خواهی عصر مشروطه در نظام او به مدرنیزاسیون دولتی و تحمیلی بدل شد و نیم دیگرش راهی زندان گردید. بی تردید در آغاز کار نه برآیندها و نه تکنوکرات‌های مشوق رضا شاه چنین پیش‌بینی نمی کردند. وی را باید مبتکر "مدرنیزاسیون استبدادی" قلمداد نمود. پژوهشگرانی روش وی را یک "مدرنیزاسیون عامرانه" خوانده‌اند.

اگر امروز نتوانیم قرائت تاریخ را با نقد تاریخ به هم بیامیزیم، باز در پی یافتن نیم رخ یک مقتدر بالابند در قرص ماه خواهیم بود. رضاشاه می پنداشت که راه تحول از مسیر تعامل و تامل جداست. شاید تصور میکرد که این دو آخرین کارزاری بی مقدار و هزارساله خواهند داشت. برای نگاه واقع‌بینانه به دوران رضا شاه مسئله نفوذ انگلیس و آلمان را فدای تحلیل نکنیم. دیگران بدون ضعف ما بر ما سوار نمی شوند. من به سهم خود مسیر مدرنیزاسیون رضاشاه را قابل

انتقاد، لیکن نتیجه کار وی را پرثمر می‌دانم. اما نمی‌توانم از روند شکل‌گیری قدرت وی خصوصا در آخرین دوران حاکمیتش، از زمانی که یارانش را همه بی‌لیاقت خوانده، تمرکز قدرت خود را دوچندان کرده بود، تا آنجا که برخی را کشت، برخی را به زندان انداخت، دفاع کنم.

باید بی‌اطمینانی او به مردم را به دادگاه نقد کشاند. "جامعه مدنی" او بدون مردم، بدون نهادهای واقعی مردمی شکل یافت. هرچه مشروطه مردم را به صحنه کشاند، رضا شاه آنها به خانه باز گرداند، زیرا می‌پنداشت که مسیر تحول با زور دولتی موثرتر و سریع‌تر متحقق می‌شود.

اینکه خود او می‌دانست که چگونه در روند اصلاحات به‌تدریج هسته اصلی آن یعنی مردم را "فراموش" کرده است، و بدین طریق از آرمانهای مشروطه فاصله می‌گیرد، برای ما در این تحلیل اهمیتی ندارد. لیکن، اینکه نتیجه عملی برخی از کارهایش ایجاد یک نظام ترس و مستبدانه بود، این اهمیت دوچندان دارد. در امتداد گسترده و همه‌فهم تاریخ استبداد در ایران، این روش، ما را بی‌نگرانی، به سنت تک‌روانه تقریبا همه شاهان گذشته میهنمان متصل می‌کند. همین میراث به سادگی به ماده خام قدرت سیاسی پهلوی دوم بدل شد. این نکته است که برای ما اهمیت دوچندان دارد. از این رو، رضا شاه هم برخی خواسته‌های مشروطه را ادامه داد و هم به برخی عناصر اساسی آن پشت کرد.

شاید بهترین روش قرائت تاریخی از حیات سیاسی رضا شاه قرائتی چند لایه باشد. نخست آنکه انگیزه‌های وی را نبینیم، که کردارش را معیار قرار دهیم. سپس آنکه کردار وی را تنها از نگاه زمانه عسرت و درهم ریخته آن دوره نگاه نکنیم و به آن بسنده نکنیم و در آن خلاصه نشویم، که از نگاه امروز نیز آن کردار را ارزیابی نماییم. اگر نه، نقد تاریخی به راحتی فدای مصلحت تاریخی می‌گردد. و سوم و مهمتر، وی را با بدترین و تخریب‌کننده‌ترین حکومت‌ها، یعنی جمهوری اسلامی مقایسه نکنیم. و این مقایسه را تنها معیار قضاوت‌مان قرار ندهیم. که اگر چنین کنیم، جای هیچ تحلیل انتقادی از گذشته باقی نخواهد ماند. زیرا بزرگترین رژیم‌های دیکتاتوری در این مقایسه دست بالا را خواهند داشت. همه آنها از اسلامگرایان در قدرت ایران برترند!

اما از اینهمه چه می‌آموزیم. هم تنفر، هم عشق، در سیاست هر دو مخرب هستند. می‌آموزیم که سیاه و سفید نکنیم. هیچ مطلق و نجات‌دهنده‌ای در سیاست وجود ندارد، که نجات‌دهنده نهایی خود مردم هستند. نفوذ غیر قابل کنترل قدرت خارجی بر پایه ضعف داخلی شکل می‌گیرد. پس رضا شاه را نمی‌توان تنها به بهانه نزدیکی با این یا آن دولت اروپایی محکوم کرد.

می‌آموزیم که بدون دمکراسی، بدون ارجاع به نهاد‌های مردمی، بهترین حکومت‌های سکولار به استبداد بدل می‌شوند. که تنها با نقد دیکتاتوری به ارزش دموکراسی پی می‌بریم. که یک دیکتاتوری مصلحت‌اندیش و اصلاح کار نمی‌تواند به نام "ضرورت زمانه" مشروع قلمداد شود.

+++++

برچیده تبرستان از خبرنامه گویا 12-8-2013

<http://news.gooya.com/politics/archives/2013/08/165087.php>